

دین و دولت در اندیشه مارتین لوتر^۱

بهرز حدادی^۲

عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

چکیده

رابطه دین و دولت در همه سنت‌های دینی موضوعی مهم است. این موضوع در آیین پروتستان و از جمله در تفکر مارتین لوتر اهمیت خاصی دارد. لوتر در نظریه «دو پادشاهی» خود مشروعیتی دینی برای دولت و قدرت سیاسی قائل بود و این موضوع را چنان تقریر می‌کند که نوعی تقدم و تفوق قدرت عرفی از آن استفاده می‌شود که حتی پیامدهای عملی ناخوشایندی برای خود لوتر به همراه داشت و سرانجام وی را ناگزیر کرد که با پذیرش اصل مشروعیت دینی حوزه عرفی، برای دایره نفوذ آن، محدوده‌ای مشخص کند که همان امور این جهانی و دنیوی است و آن را از دست‌اندازی به قلمروی قدرت دینی بازدارد، ولی گذشت زمان و حوادث نشان داد که سخن و نظریه اولیه وی، چندان به مذاق اهل قدرت خوش آمد که به اصلاحیه‌ها و تغییر نگرش‌های بعدی وی چندان توجهی نشد، نمونه آن دست‌اندازی نازی‌های آلمان به قلمروی اقتدار کلیسای آلمان بود که با واکنش اقلیتی از الیهیدانان، مانند کارل بارت و بونهوفر در قالب اعلامیه بارمن، مواجه شد.

کلید واژه‌ها

دین و دولت، اصلاحات پروتستانی، مارتین لوتر.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۵

۲. پست الکترونیک: Behrooz.haddadi@gmail.com

مقدمه

نهضت اصلاحات پروتستانی^۱ در قرن‌های شانزدهم تا هفدهم یکی از حوادث پیچیده و تأثیرگذار بر تفکر دوره‌ی مدرن بود که سرانجام به پیدایی آیین پروتستان در کلیسای غرب کاتولیک انجامید. نهضت یادشده با آن که خاستگاهی الهیاتی داشت، کل جریان اندیشه در مغرب زمین را به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر قرار داد^۲ و از سوی دیگر خودش تحت تأثیر جریان‌های اندیشه در مغرب زمین در آن زمان بود که حوزه سیاست یکی از حوزه‌های مهم در این میان است.^۳ در دوره اصلاحات دینی در کلیسای غرب موضوع رابطه کلیسا و دولت^۴ به شکلی خاص در کانون توجه متفکران مسیحی در شاخه‌های مختلف جریان اصلاح دینی قرار گرفت که این خود معلول عواملی چند است. ظهور ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در اروپا و طرح اندیشه‌های مختلف در حوزه سیاست و فلسفه و الهیات، و نیز تغییر بافت اجتماعی از فئودالیسم و اقتصاد زمین به بورژوازی و شهرنشینی و ظهور طبقه جدید و متوسط شهری. به همین جهت، شاخه‌های مختلف مسیحیت غربی ناگزیر از واکنش و بیان موضع در این خصوص بودند. از سوی دیگر، جنبش اصلاح دینی موجب

۱. Reformation

۲. یکی از مباحث مهم در این باب، موضوع تأثیرگذاری اندیشه‌های دینی بر تفکر دوره مدرن و شکل‌گیری مدرنیسم و مدرنیته است. بعضی محققان بر آنند که تحولات دوره‌ی مدرن با اعراض و پشت کردن به میراث فکری و فرهنگی قرون وسطی (بربریت و خرافه) شکل گرفت و با وداع با این میراث بود که بشر توانست وارد مرحله‌ای تازه شود (نظریه گسستگی کامل). اما از سوی دیگر، بعضی از محققان بر این باورند که شکل‌گیری و تحولات این دوره، سخت و امدار تحولات فکری اواخر قرون وسطی است، به گونه‌ای که اگر فضای رشد و تعالی در همین دوره توسط متفکران قرون وسطی آماده نمی‌شد، به هیچ وجه امکان نداشت تحولات مهم دوره مدرن به شکلی مدون ریشه سرب‌آورد (نظریه پیوستگی کامل). مایکل آلن گیلسپی در کتاب *ریشه‌های الهیاتی مدرنیته* در پی بررسی این موضوع و اثبات نقش سرنوشت‌ساز تفکر نومی‌الیسم (نام‌نگاری) بر همه این تحولات است. نک:

Michael Allen Gillespie, *The Theological Origins of Modernity*, University of Chicago Press, 2008.

۳. در خصوص تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نهضت اصلاحات دینی قرن شانزدهم، رک: به مقدمه بخش «عصر تفرقه مذهبی» در بومر، فرانکلین لوفان، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰ش، صص ۲۱۹-۲۳۲.

۴. Church and state

جلب توجه شاهزادگان و اصحاب قدرت و مشارکت آنان در آرمان مصلحان از همان آغاز شد، به خصوص آن گاه که مصلحان با سرسختی و تمامیت خواهی و مشت آهنین مقام پاپی روبرو شدند. حاکمان غیردینی نیز رفته رفته در مدیریت کلیسا و حتی در تعیین کم و کیف آموزه‌های کلیسا سهیم شدند. تغییرات در بدنه کلیسا بدون مشارکت مردم ممکن نبود و مشارکت مردم بدون کمک حاکمان نهادینه نمی‌شد و این خود یکی از اسرار دوام و قوام نهضت اصلاح دینی و توفیق آن در نفی آتوریت پاپی و کلیسای کاتولیک بود.

آنچه در این مقال به بررسی آن می‌پردازیم، بررسی نگاه و رویکرد یک جریان از چند جریان غالب در نهضت اصلاح دینی به رهبری مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۶۴) به این موضوع است که به همراه جریان رقیب دیگر یعنی اصلاحات به رهبری ژان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴) هر دو زیر مجموعه نهضت اصلاح‌گرایی اقتدارگرا^۱ شناخته می‌شوند. به طور کلی، نهضت اصلاح دینی به دو نهضت اصلاحات اقتدارگرا و رادیکال یا چپ تقسیم می‌شود که اولی، جریان اصلی و اکثری در نهضت اصلاحات دینی قرن شانزدهم است که رهبران برجسته آن کسانی چون مارتین لوتر، اولریش تسوینگلی (۱۴۸۴-۱۵۳۱) و ژان کالون بودند. تسوینگلی گرچه پایه‌گذار اصلاحات در سوئیس و رهبر اولی کلیساهای اصلاح‌شده به حساب می‌آید، ولی به دلیل این که زود هنگام در جنگ‌های داخلی کشته شد، کمتر مورد بحث است و کانون توجهات در این موضوع، یکی لوتر و دیگری کالون است. البته این دو در کلیات دیدگاه‌هایشان نقاط مشترک زیادی داشتند ولی تفاوت‌های مهمی در نظرگاه‌های علمی این دو در الاهیات و از جمله موضوع مورد بحث وجود دارد. نهضت اصلاح‌گرایی اقتدارگرا به رابطه دوسویه میان دولت و کلیسا معتقد بود و بر خلاف جریان رادیکال، وجود دولت و همراهی و همکاری با آن را مخل و زیانبار در زندگی معنوی نمی‌دانست. بررسی اندیشه‌های جریان اقلی یا جناح چپ در نهضت اصلاحات که به اصلاحات بنیادستیز یا رادیکال معروف است، نیز مجال مستقلی می‌طلبد. آنان از قسم خوردن و خدمت زیر پرچم و عضویت در ارتش و شرکت در جنگ گریزان بودند، و کلاً مخالف استفاده از جبر و

۱. Magisterial Reformation به شاخه اصلی نهضت پروتستانی اطلاق می‌شود که معتقد به ارتباط دو سویه قدرت معنوی و قدرت سیاسی بود و شامل کلیسای لوتری، کلیسای اصلاح‌شده یا کالونی و نیز کلیسای انگلیکن بود.

خشونت و شمشیر و بردگی انسان‌ها بودند و از تسلیم و سازش هواداری می‌کردند و بعضی از گروه‌های آنان مانند آمیش‌ها، زندگی ساده کشاورزی را صرفاً با ابزارهای سنتی تجویز می‌کردند و حتی استفاده از برق و تراکتور و ابزارآلات نوین کشاورزی را اجازه نمی‌دادند و به همین جهت، مغضوب همه جریان‌های سیاسی دینی بودند و کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در حذف و نابودی آنان اتفاق نظر داشتند. این گروه تعریف خاصی از کلیسا (به معنای جامعه ایمان‌داران و مجمع پرهیزکاران، نه مجموعه‌ای مرکب از پرهیزکاران و ناپرهیزکاران) داشتند که با دنیا همگونی و سنخیتی ندارد و شعارشان این بود که به سنت مسیح اقتدا می‌کنند و خشونت و زور از صفات خداوند نیست. آنان ناچار از زندگی مخفیانه و زیرزمینی یا فرار به نقاط مختلف اروپا و سرانجام امریکا شدند که از قضا پاره‌ای از نظرات سیاسی آنان در جهان مدرن بسیار مقبول و مطبوع است که در جای خود بدان می‌پردازیم. اصول اعتقادی این گروه در اعترافنامه اشلاپتیم در سال ۱۵۲۷ مدون شده و سیاست دوری جستن از مسائل دنیوی و تسلیم در برابر مقامات حکومتی از اصول آن است.^۱

جریان اقتدارگرا، بر خلاف آنان، مشروعیت الهی و آسمانی به دولت و قدرت سیاسی دادند اما در تنظیم رابطه دولت و کلیسا به گونه‌های مختلفی رفتار کردند و لذا الگوی مقبول در کلیساهای لوتری با کلیساهای کالونی یا اصلاح‌شده و یا کلیسای انگلیکن کاملاً متفاوت است. نتیجه آن که این نهضت و آیین برآمده از آن، چنین نیست که مسیر واحد و همسانی را در عالم اندیشه دینی ایجاد کرده و ادامه داده باشد بلکه در درونش، جریان‌های مختلفی شکل گرفت که تفاوت‌های بنیادینی با یکدیگر در مبادی فکری و اهداف داشتند. البته کلیسای اصلاح‌شده یا کالونی به رغم پاره‌ای شباهت‌ها در موضوع رابطه دین و دولت، تفاوت‌های جدی با کلیسای لوتری داشتند که در نوشته‌ای مستقل به بررسی آن می‌پردازیم. نهضت ضداصلاحات دینی،^۲ جریانی کاتولیکی بود که هدفش در هم شکستن توفان‌های برآمده از نهضت اصلاحات پروتستانی و اعاده حیثیت و قدرت به

۱. رک: مک‌گراث، آلیستر، *مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی*، ترجمه بهروز حدادی، قم، دانشگاه ادیان،

۱۳۸۸ش، فصل اندیشه سیاسی.

۲. Counter-reformation

کلیسای کاتولیک بود که البته با پرچم‌داری جریان پرشور و پیگیر و مقتدر راهبان ژزوئیت تا حدی توانست راه را بر پروتستان‌ها و پیشرفت‌های سریع آنان در مناطق مختلفی از اروپا سد کند و بعضی از مناطق پروتستان‌شده را به آغوش کلیسای کاتولیک برگرداند و به علاوه، با اصلاحات درون کلیسا و نیز تربیت کشیشان آزموده و کارآموخته و راه‌اندازی مراکز علمی آکادمیک در نقاط مختلف و نیز مراکز خیریه و امدادی و تأسیس بیمارستان‌ها و یتیم‌خانه‌ها، مسیر تحولات را تا حدی دگرگون کند.^۱

دین و دولت در کتاب مقدس

رابطه میان قدرت سیاسی و مدنی با قدرت معنوی یا به تعبیری کلیسا و دولت^۲ از موضوعاتی است که مسیحیت از نخستین روزهای ظهور، با آن مواجه شد و در ادوار مختلف تفکر و زندگی مسیحی نوسانات گوناگونی داشته است. از آنجا که مسیحیت آیینی است که در بستر یهودیت و متأثر از اندیشه‌های آن شکل گرفت، درک صحیح چگونگی این رابطه و مبانی آن در تفکر مسیحی، نیازمند توجه به پیش‌زمینه‌های یهودی و حتی رومی است. تاریخ یهودیت چارچوبی برای فهم پیوند میان کلیسا و دولت است. آنچه در یهودیت به استناد منابع مکتوب قابل پذیرش است، تحقق یک کنفدراسیون قبایل در دوره داوران یا به تعبیر امروزی، رهبران و سرانجام پادشاهی شرقی بود. درخواست مردم از پیامبر بزرگی چون سموئیل برای انتخاب یا تعیین یک پادشاه برای آنان، (۱ سموئیل: ۸) نه تنها به معنای کنارگذاشتن یک پیامبر، بلکه پادشاه حقیقی یعنی خدا بود. سرانجام به اصرار مردم، فردی به مقام پادشاهی رسید اما رفته رفته تنشی دایمی میان پادشاهان و پیامبران درگرفت. این پیامبران کسانی بودند که کسان دیگر را به پادشاهی برمی‌کشیدند یا از کار

۱. ژزوئیتها (Jesuits) راهبان و عارفان پرشوری بودند که به انگیزه‌های معنوی و آن‌جهانی، زندگی این دنیایی را رها کرده و سودای آخرت داشتند و به عبادت و کار و تحصیل علم می‌پرداختند و کارکردهای اجتماعی بسیار قوی داشتند. این گروه که تحت حمایت مقام پاپی بود، هم داعیه‌دار برخورد سخت نظامی با پروتستان‌ها بود و توانست مناطقی چون لهستان را دوباره به اردوگاه کاتولیک‌ها برگرداند و هم در فعالیت‌های خیریه اجتماعی و ساخت بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها فعال بود و برای مثال دانشگاه‌های گریگوریانا و دانشگاه سن ژوزف لبنان و مجله مهم *المشرق* که سابقه یکصد سال انتشار را دارد، محصول فرهنگی آنهاست.

۲. church and state

بیکار می‌کردند. برخی از انبیاء، مثل ناتان نبی، پادشاهان را به عدالت و رحمت دعوت می‌کردند و هنگامی که شرایط و مفاد عهد میان خدا و قوم را نقض می‌کردند، بدانها تذکر می‌دادند. این مطلب، اصل اساسی و زیربنای پیوند میان کلیسا و دولت بود. به هر حال در یهودیت دولت و دین از هم جدا نبودند و ملیت و قومیت و به تعبیر دیگر، هویت دینی و هویت ملی، رابطه تنگاتنگی با هم داشتند. در امپراتوری روم نیز دین جنبه ملی داشت و همه اتباع روم یک دین دولتی داشتند که می‌بایست به آن احترام می‌گذاشتند و دارای تکثر و تنوع بود و در یک کلام، دین رسمی، پرستش خدایان و امپراتور بود. لذا به هیچ وجه دولت و دین از هم جدا نبودند و دین بخشی از سازمان دولت بود.

واقعیت این است که مسیحیت از چنین خاستگاهی در سنت یهودی و رومی سربرآورده و تاریخ بنی اسرائیل و نیز تفکر رومی، چارچوبی برای فهم رابطه میان کلیسا و دولت در مسیحیت است.

از نظر بعضی از محققان کتاب مقدس عیسی مسیح رسالتی غیرسیاسی^۱ و حتی غیرفرهنگی داشت و مستند آنان آیاتی از عهد جدید بود، مانند این سخن عیسی مسیح در پاسخ به پیلاتس به هنگام محاکمه، «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می‌جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸:۳۶)، و به هنگام پرسش درباره خراج دادن به رومیان: «سپس فریسیان بیرون رفتند و شور کردند تا ببینند چگونه می‌توانند او را با سخنان خودش به دام اندازند». آنها شاگردان خود را به همراه هیرودیان نزد او فرستادند و گفتند: «استاد، می‌دانیم مردی صادق هستی و راه خدا را به درستی می‌آموزانی و از کسی باک نداری، زیرا بر صورت ظاهر نظر نمی‌کنی. پس رأی خود را به ما بگو؛ آیا پرداخت خراج به قیصر رواست یا نه؟» عیسی به بداندیشی آنان پی برد و گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا می‌آزمایید؟ سکه‌ای را که با آن خراج می‌پردازید، به من نشان دهید». آنها سکه‌ای یک دیناری به وی دادند. از ایشان پرسید: «نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟» پاسخ دادند: «از آن قیصر». به آنها گفت: «پس مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. چون این را شنیدند، در شگفت شدند و او را واگذاشته، رفتند» (متی ۲۲:۲۱). در آیاتی دیگر از عهد جدید، تبعیت

۱. apolitical

از قدرت مدنی و درگیر نشدن با آن از وظایف فرد مسیحی است و این مضمون که هر کس باید تسلیم قدرت‌های حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرت‌هایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند: «به خاطر خداوند، تسلیم هر منصبی باشید که در میان انسان‌ها مقرر گشته است، خواه پادشاه که مافوق همه است، و خواه والیان، که مأمور اویند تا بدکاران را کیفر دهند و نیکوکاران را تحسین کنند. زیرا خواست خدا این است که با کردار نیک خود، جهالت مردم نادان را خاموش سازید» (۱ پطرس ۱: ۱۳) یا این مضمون که «پس آن که بر علیه قدرتی عصیان کند، در حقیقت علیه آنچه خدا مقرر کرده، عصیان ورزیده است؛ و آنان که چنین می‌کنند، مجازات را برای خود می‌خرند؛ زیرا راست‌کرداران از حکمرانان هراسی ندارند، اما خلافکاران از آنها می‌ترسند. آیا می‌خواهی از صاحب قدرت هراسی نداشته باشی؟ آنچه را که درست است، انجام بده که تو را تحسین خواهد کرد، زیرا خدمتگزار خداست تا به تو نیکویی کند. اما اگر مرتکب کار خلاف شوی، بترس، زیرا شمشیر را بی جهت حمل نمی‌کند. او خدمتگزار خدا و مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار خلاف شده است، کیفر دهد» (رومیان ۱۳: ۴).^۱

اما همان مسیح در موعظه سر کوه (بنگرید به لوقا ۶: ۲۰-۴۹) در نقش پیامبری چون الیاس ظاهر می‌شود که مردم منطقه جلیل را علیه قدرت‌های فاسد و مفسد رومی و یهودی می‌شوراند که شرایط عهد با خدا را نقض کرده‌اند، یا این سخن که «پطرس و رسولان دیگر پاسخ دادند: "خدا را باید بیش از انسان اطاعت کرد"» (اعمال ۵: ۲۹). از این رو، محققان کتاب مقدس با پرسشی مهم روبه‌رو هستند که اگر مسیح چنین دستور داده، چگونه باید آن را با موضوع تسلیم در برابر شمشیر و تن دادن به دستورات قدرت عرفی جمع کرد؟ آیا در برابر قدرت عرفی، باید تسلیم شد و منفعلانه مدارا کرد یا واکنش متقابل و مقاومت لازم است؟ البته در اینجا توجهات مختلفی ارائه شده است که برای مثال، کلمات دسته اول مبنی بر تسلیم، صرفاً توصیه‌ای فردی اخلاقی است به انسان‌های کامل، و دستورهای دسته دوم جنبه اجتماعی داشته و خطاب به موجودات غیرکامل است. انسان‌های کامل به قدرت عرفی نیاز ندارند و اگر سیلی بخورند، صورت دیگر خود را تسلیم می‌کنند اما به لحاظ اجتماعی، عدالت و مقاومت و عدم انفعال مهم است. این مطلب در خصوص نگاه و

۱. عبارت‌های نقل شده از کتاب مقدس، همگی با ترجمه جدید هزاره است.

رویکرد کتاب مقدس و عیسی مسیح بود. اما پرسش این است که سنت مسیحی در ادوار مختلف به چه شکلی رفتار کرد؟

دین و دولت در مسیحیت اولیه

به نظر می‌رسد که مسیحیت اولیه به خصوص در دوران جفا (پس از تخریب دوم معبد اورشلیم در سال ۷۰ میلادی تا سال ۳۱۳ و صدور فرمان میلان) نه تنها تمایلی برای درگیر شدن با قدرت‌های عرفی نداشته، بلکه به نحوی برای آن مشروعیت نیز قائل بوده است. مسیحیت نخستین و کلیسا، رفتاری مسالمت‌آمیز در قبال حاکمان در پیش گرفته بود تا جایی که بسیاری تصور کرده‌اند که در کلیسای اولیه و تعالیم آن نه تنها به استقامت و ظلم‌ستیزی دستور داده نشده، بلکه امر به مدارا و همراهی شده و نوعی مشروعیت به حاکمیت‌های عرفی بخشیده شده و شاهدش آن که در نقل قولی از مسیح آمده است که اگر کسی به گونه راست تو سیلی زد،^۱ گونه دیگر را در اختیارش قرار ده یا آن که به فرمان‌روایان عرفی مالیات دهید. این نوع برداشت تا پایان دوران جفا وجود داشت. البته در کنار این مفهوم، مفهوم مهم دیگری بود به نام شهادت. بر این اساس، هر گونه مماشات با حاکمان و مخالفان در ایمان به مسیح و تن دادن به تقیه ممنوع است و فرد مسیحی در اقتدا به مسیح، باید به وقت لزوم جاننش را در کف نهد و از مرگ نهراسد. با همین نگرش بود که بسیاری از مسیحیان مخلص، به استقبال مرگ رفتند و برای مثال، در آلفی تئاترهای

۱. به نظر می‌رسد که یکی از پیشداوری‌های نادرست در میان مسلمانان در مورد آموزه‌های مسیحی همین موضوع است، در حالی که قرآن کریم و انجیل تقریباً موضع واحدی دارند و در عین این که در قرآن کریم آمده است که «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»، یا دستور به قصاص داده و انتقام گرفتن را اجازه داده ولی در آیات دیگری بسیار بر گذشت و مهرورزی به کسانی که به آدمی ستم روا داشته‌اند، تأکید فرموده است: «فاعفوا و اصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم؟» به بیان دیگر، موضوع گذشت، موضوعی فردی و اخلاقی است ولی مقابله به مثل و ستم‌ستیزی بیشتر جنبه اجتماعی و گروهی دارد. نظیر این مسئله، مطلب جالبی است که کسی از مولای متقیان علی (ع) پرسید که آیا عدالت بهتر است یا بخشش و جود؟ حضرت فرمودند: عدالت بهتر است (وَسئِلْ علیه السلام أَيْهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟ فقال علیه السلام الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا (حکمت ۴۳۷: نهج البلاغه).

رومیان نزد حیوانات وحشی گرسنه افکنده شده و جان خود را از دست دادند و فهرست پرتعداد شهدای اولیه مسیحی گواه عملکرد آنان است.

با ظهور قسطنطین و سیطره وی بر کلیسا، کلیسا و دولت ماه غسل روابط خود را آغاز کردند. از یک سو، امپراتور در مقام رهبر کلیسا، و به دنبال صدور فرمان میلان^۱، و اعطای آزادی و امنیت دینی به مسیحیان، نفوذ زیادی بر حوزه و قلمرو معنوی اعمال کرد که دعوت از بزرگان کلیسا و برگزاری شورای بسیار مهم قسطنطنیه و ریاست بر آن نمونه‌ای از آن است.^۲ کلیسا نیز از شرایط جفا و تعقیب و شکنجه خارج شد و قدرت و نفوذ زیادی یافت و به ناگاه دریافت که افراد فرصت‌طلب و ناخالص صرفاً به انگیزه‌های مادی و دنیوی وارد جرگه آنها شده‌اند، در حالی که تا آن زمان، تنها زنان و مردان بسیار باایمانی به کلیسا می‌پیوستند که جان خود را کف دست نهاده بودند و بسیاری از آنها در زیر شکنجه‌ها جان باختند. در این شرایط کلیسا و دولت رابطه‌ای گرم و دوسویه داشتند و گسترش کلیسا و مسیحیت بدون دغدغه و نگرانی و با سرعت زیاد صورت گرفت اما همین شرایط و پیوستن افرادی که انگیزه‌ها و آموزش‌های دینی کافی نداشتند، موجب نگرانی مسیحیان اصیل و معتقد شد. آنان این مقدار از سرعت و نفوذ افراد با فکرها و فرهنگ‌های ناهمگون را به زیان مسیحیت می‌دیدند و لذا واکنشی منفی به این روند نشان دادند و چون سرعت تحولات و قوت این موج را قابل مهار ندیدند، رفته رفته از بدنه اجتماعی و متن کلیسا فاصله گرفتند و بدین گونه بود که در قرن‌های چهارم و پنجم، جریان فکری و اجتماعی رهبانیت در شرق و غرب کلیسا شکل گرفت که ماهیتی اعتراضی داشت.

با گذشت زمان و به دنبال حوادثی چون هجوم بربرها و فروپاشی امپراتوری روم، قدرت معنوی و سیاسی تقریباً به موازات هم حرکت کردند ولی رفته رفته این بزرگان و رهبران کلیسا بودند که بر حوزه سیاسی سیطره یافتند و پاپ‌های قدرتمندی در صحنه ظاهر شدند که حاکمان و فرمانروایان بیشتر دست نشانده و فرمانبردار آنان بودند. در همین دوران اقتدار کلیسا در قرون وسطی بود که نظریه‌پردازی در این خصوص شکلی جدی‌تر به خود

۱. Edict of Milam (313)

۲. میلر، و.م.، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، تهران، انتشارات حیات ابدی، بی تا، ص ۲۳۵.

گرفت و الاهیدانان بزرگی چون قدیس آگوستین که تقریباً آخرین نفر از سلسله پدران کلیسا و البته در آستانه قرون وسطی بود، یا آکویناس و پاپ‌های قدرتمندی در این خصوص اظهار نظر کردند. قدیس آگوستین از معدود بزرگان و آباء مسیحیت است که توانست تقریری نظام‌مند از اندیشه‌های الاهیات مسیحی ارائه کند، آموزه گناه ازلی که از عناصر اصلی و مهم الاهیات مسیحی کلاسیک است، یادگار اوست. وی در حوزه سیاست نیز اندیشه‌های مهمی داشت و اولین فیلسوفی بود که مفهوم صلح جهانی را به مثابه اندیشه‌ای سیاسی مطرح کرد. وی کتاب *شهر خدا* را سه سال بعد از تخریب رم (۴۳۰م) با هدف دفاع از مسیحیت در برابر کسانی که مسیحیت را عامل سقوط رم می‌دانستند، نوشت و خلاصه سخن او این بود که که خدایان هرگز نمی‌توانستند عامل آبادی یا موجد عظمت رم باشند. عظمت رم مدیون خدایی است یگانه که حاکم بر سرنوشت جهانیان است و به عنوان پاداشی در برابر فضایل اخلاقی رومیان به آنها بخشیده است. وی در این کتاب برای اولین بار مفهوم دو شهر به معنای دو دولت را مطرح کرد که یکی شهر خاکی (دولت‌های روی زمین) دیگری شهر آسمانی (قلمرو سلطنت خدا) است. اولی مرکب از بندگانی است که طبق تمایلات و خواسته‌های جسمانی زندگی می‌کنند و گروه دیگر کسانی که زندگی خود را بر اساس تمایلات روحانی ادامه می‌دهند. یکی در جوار سریر الاهی حکومت می‌کند و دیگری محکوم به این است که در جوار ابلیس با عذاب ابدی هم آغوش باشد. قابیل متعلق به شهر انسان است و هابیل به شهر خدا. در این شهر خاکی اول به تقدیر خداوند شهروند جسمانی اول زاده شد و سپس آن مخلوق مهاجر در زمین و شهروند آسمانی پا به عرصه حیات گذاشت. تقدیر این بود که وی به شکل مسافری موقتی بر روی زمین زندگی کند و سپس به ملکوت و بهشت جاودانی منتقل شود، زیرا او هم از همان پیکر فاسد و محکوم به عذاب به دنیا آمده بود. پس هیچ انسانی هم نمی‌تواند خوب باشد مگر آنکه قبلاً بد بوده باشد. در شهر خدا، علاوه بر بندگان مقرب، ملائکه آسمان نیز عضویت دارند و این شهر لزوماً به کاتولیکی‌ها اختصاص ندارد که بعضاً دروازه‌های شهر خدا را به روی خود بسته خواهند دید.

جامعه‌ای که آگوستین آن را شهر خدا می‌داند، هدفش در دنیا تحقق بخشیدن به دو مطلوب بزرگ انسانی یعنی صلح و عدالت است. در حکومت‌های زمینی و در میان

دولت‌های بت‌پرست عدالت وجود ندارد. اما صلح از نظر وی امری مثبت است. صلح در جامعه زمینی یا قلمرو اقتدار شاهان این دنیا، نه تنها از منظر مردمی که آن را والاترین نوع صلح می‌دانند، خوب است بلکه برای اعضای شهر خدا نیز ثمربخش است؛ زیرا مسافران عالم برین به نظم و امنیتی که دولت‌های زمینی برایشان تأمین می‌کنند، نیازمندند تا در سایه آن، وظایف مذهبی خود را به نحو مطلوب انجام دهند. بنابراین حفظ حرمت قوانین، حافظ امنیت وظیفه دینی آنهاست و از این حیث با شهروندان زمینی یکسان هستند. اطاعت بنده مسیحی از جهانداران و حکام دنیوی، محدود به حوزه مسائل این جهانی است و مادام که دولت و قدرت سیاسی خود را در راه تأمین صلح و آرامش به کار می‌اندازد.^۱

دین و دولت در قرون وسطی

منزلگاه بعدی در موضوع رابطه کلیسا و دولت در جهان مسیحی، امپراتوری روم مقدس، جانشین روم قدیم، بود که شارلمانی آن را تأسیس کرد. در این دوره، امپراتور به عنوان سخنگوی قدرت‌های دنیوی با پاپ‌ها که نماینده قدرت آسمانی بودند طرف می‌شد. کشمکش میان دو نیروی عظیم سیاست و روحانیت بود که مظهر شامخ آن دو نیرو، تاجداران امپراتوری مقدس و پاپ‌ها بودند. ادعای اولویت پاپ‌ها به دو دلیل بود؛ اول آن که بعد از سقوط امپراتوری به دست اقوام وحشی، فقط کلیسا و مسیحیت توانستند در حفظ فرهنگ باستانی و سنن و شعایر آن بکوشند. دوم تغییر مذهب شاهان اروپا موجب شد که همگی اتباع مذهبی کلیسا بشوند. ادعای اولویت کلیسا توسط بعضی پاپ‌ها موجب کنارگذاشتن اصل تفکیک قوا و ملزم کردن پادشاهان به امتثال اوامر مقامات روحانی شد.^۲

با قدرت گرفتن کلیسا و توسعه حوزه نفوذ آن در بخش وسیعی از اروپا در قرون وسطی کم کم اندیشه و آموزه دو نشئه جسمانی - معنوی از سوی هواداران نظریه سیاسی پاپ مطرح شد^۳ که بر اساس آن، کشیشان به نشئه معنوی وابسته‌اند و افراد عادی به نشئه

۱. رک: فاستر، مایکل برسفورد، *خداوندان اندیشه سیاسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش، صص ۳۷۳-۳۹۳ و نیز

آگوستین قدیس، *شهر خدا*، ترجمه حسین توفیقی، قم، ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱ش، کتاب نوزدهم.

۲. فاستر، همان.

۳. پولس در رومیان میان امر روحانی و امر جسمانی فرق نهاد و همین فرق، به شکل‌های مختلفی در ادوار بعد تفسیر و تعبیر شد: «آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نفس است می‌اندیشند، اما آنان که روحانی‌اند، به

جسمانی. در این صورت، با دو حوزه مستقل قدرت سروکار داریم: حوزه معنوی و حوزه دنیوی. در قرون وسطی کسی در اصل تفکیک حوزه قدرت سیاسی و قدرت دینی حرفی نداشت، اما بحث بر سر تعیین دقیق قلمرو اختصاصی هر یک بود. برای مثال، تعیین کشیش یکی از موارد اختلافی بود زیرا کشیش از یک سو، صاحب منصب و کارگزار کلیسا بود ولی همو زمیندار و عضو شورای سلطنتی هم بود و اموال را مشروط به آن تحویل گرفته بود که به موقع نیاز، سربازان لازم را از میان مزدورانش بر روی زمین به قدرت سیاسی تحویل دهد و لذا صاحب منصب اداری و دفاعی نیز بود. مورد دیگر حق تکفیر بود که همه برای پاپ قائل بودند اما مشکل کار آنجا بود که پاپ می‌توانست شاه را هم متهم به خروج از دین و طرد کند که در این صورت دیگر لازم نبود مردم به او وفادار باشند و در این صورت عزل و کنارگذاشتن وی نیز امکان پذیر می‌شد. نکته دیگر آن که هیچ یک از این مطالب به معنای اعطای مشروعیت دینی به قدرت سیاسی نبود. از سوی دیگر، کلیسای کاتولیک بر ثبات و همیشگی بودنش تأکید داشت و بدان افتخار می‌کرد و در بحران رابطه دولت و کلیسا و مخالفت با آتوریته پاپی، کلیسای کاتولیک معتقد بود که هر گونه تغییر و اصلاح ضروری در کلیسا باید از درون خودش شروع شود و مردم و حاکمان حق دخالت در کلیسا را ندارند و این خود یکی از دیوارهای سه گانه‌ای بود که لوتر می‌گفت باید تخریب شود.

در قرن شانزدهم میلادی، نهضت اصلاحات در سراسر اروپا آغاز شد و طبیعی است در جامعه‌ای که قدرت کلیسایی و آتوریته مدنی کاملاً در هم تنیده بودند، جنبش یادشده ناچار از درگیر شدن با واقعیت سیاسی بود و این که در برابر شکل‌های مختلف آتوریته و اقتدار عرفی موضع بگیرد و لذا یکی از ابعاد الاهیات لوتر که او را از سایر مصلحان معاصرش جدا می‌کند، در حوزه الاهیات سیاسی^۱ است. روشن است که پرداختن به دیدگاه سیاسی

آنچه از روح است. طرز فکر انسانِ نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و آرامش است زیرا طرز فکر انسانِ نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم برد و کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی‌توانند خدا را بخشنود سازند» (رومیان ۸:۵).

۱. الاهیات سیاسی بخشی از فلسفه سیاسی است و نیز بخشی از الاهیات، که در صدد توضیح این مطلب است که مفاهیم الاهیاتی با راه‌های فکر کردن به عالم سیاست مرتبط است و نیز با جامعه و مسائل اقتصادی. با آن که رابطه مسیحیت و سیاست از عصر عیسی مسیح مورد توجه بوده، الاهیات سیاسی به مثابه یک رشته

کسانی چون لوتر و کالون نه بدان جهت است که آنان به معنی دقیق و علمی کلمه، فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی بودند یا آنکه دیگران در مورد آنها چنین نظر داشته باشند. آنان الاهدانانی بودند که ناگزیر شدند تکلیف رابطه دولت و کلیسا و موضع خود در این خصوص را مشخص کنند و از این رو، نباید متوقع باشیم که نماینده یک مکتب و فلسفه سیاسی فراگیر یا نظریه‌ای جامع و منسجم در باب سیاست باشند.

اما از سوی دیگر دیدگاه‌های این مصلحان از این نظر اهمیت داشته و دارد که اولاً اندیشه‌ها و رفتار آنان در تحولات سیاسی زمانه خود و پس از آن، بسیار تأثیرگذار بود، به خصوص که تا آن زمان، قدرت سیاسی فاقد مشروعیت دینی بود و نیرویی قدسی تلقی نمی‌شد و وظیفه‌اش تأمین امنیت و آرامش برای شهروندان بود و ثانیاً بعضی از مهمترین نظریه پردازان و بزرگان اندیشه سیاسی در مغرب زمین در دوره پس از لوتر، مانند بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱)، هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، ماکیاولی و غیره، در سنت و مشرب فکری کلیسای پروتستانی رشد کردند و خواه ناخواه اندیشه‌های سیاسی آنها متأثر از نگاه و رویکرد پروتستانی به موضوع بود و قاعدتاً کسان دیگری هم چون دکارت در سنت کاتولیک یا غیر آن باید از اندیشه‌های وی متأثر شده باشند.

دین و دولت در اندیشه لوتر

مارتین لوتر عصر اصلاحات، همان راهب پیشین سلسله آگوستینی، کشیش و سخنران در دانشگاه ویتنبرگ و استاد کتاب مقدس بود. بانی و بنیانگذار و پدر اصلاحات دینی در مغرب زمین، و از نسل اول اصلاحگران که از سال ۱۵۱۷ و با اعلام تزه‌های ۹۵ گانه^۱ اصلاحی خود، نهضت و جنبش اجتماعی و سیاسی بی‌سابقه‌ای را آغاز کرد؛ مجله لایف در

آکادمیک در نیمه دوم قرن بیستم به ویژه در واکنش به اثر معروف کارل اشمیت و مکتب فرانکفورت شروع شد. مجله *الاهیات سیاسی* هم اکنون محل تلاقی این دو حوزه دین و سیاست است. کارل اشمیت می‌گوید که مفاهیم اصلی علم سیاست مدرن، صورت‌های عرفی شده مفاهیم کهنه‌الاهیاتی است. برای آشنایی بیشتر با این نظریه و نیز نظریه مقابل آن، نک: اشمیت، کارل، *الاهیات سیاسی*، صص ۷۵-۸۸.

۱. ترجمه تزه‌های یادشده به همراه توضیحات در شماره ۲۸ مجله *هفت آسمان* منتشر شده است. در شماره سی‌ام همین نشریه یادداشتی تحلیلی از مصطفی ملکیان تحت عنوان «یادداشتی بر مواد نود و پنج گانه لوتر» منتشر شده است.

سال ۲۰۰۰ لوتر را یکی از صد چهره بزرگ هزاره نامید که پس از توماس ادیسن و کریستف کلمب قرار دارد و موضوع تزه‌های ۹۵ گانه وی را، به لحاظ اهمیت و تأثیرگذاری، در ردیف اختراع صنعت چاپ توسط گوتنبرگ یا کشف آمریکا قرار داد. در پانصد سال گذشته، نیز اظهارنظرهای بسیار متناقضی در مورد لوتر ابراز شده ولی همه در اهمیت و تأثیرگذاری وی بر روند حوادث هم نظر بوده‌اند.^۱ لوتر به لحاظ منش و رفتار، فردی پرشور و اقتدارگرا بود، اما نه همیشه انقلابی، و لذا در مواقع لازم فردی محافظه‌کار و اهل مصالحه، معامله و سازش بود. پیوسته ثابت و استوار نبود؛ گاه مردمی و ملی، و گاه دیگر ضد مردمی و هم‌کاسه اهل قدرت و مکننت و توجیه‌گر اعمال و رفتار آنها و حتی گاهی مشوق آنان. به رغم آنکه در موضوعات اجتماعی و مخالفت با کلیسای کاتولیک و مناسک رایج دینی و مقام پاپ فردی سخت و تندمزاج و انقلابی بود، هم در حوزه الاهیات و هم در حوزه اداره اجتماعی و سیاست فردی به شدت مصلحت‌گرا - اگر نگوئیم منفعت‌گرا - بود و دیدگاه‌ها و رفتارهای متناقضی از خود بروز می‌داد و همین نیز گاه تحلیل دیدگاه وی را در موضوع مورد بررسی دشوار می‌سازد. برای مثال، لوتر در دوره‌ای از زمان و در مبارزه با عوامل پاپ، سخت به فرمانروایان و شاهزادگان تکیه داشت و از آنها کمک می‌گرفت، هم چنان که آنان نیز نگاهی ابزاری به وی داشتند و از قدرت و جسارت وی در بسیج توده‌ها و نیز مقام علمی‌اش، در شکستن شاخ قدرت کلیسای کاتولیک و مقام پاپی که مزاحم بزرگی برای آنان بود، استفاده می‌کردند و این دقیقاً در زمانی بود که ناسیونالیسم و قدرت‌های محلی در سراسر اروپا در حال رشد و کسب اقتدار بیشتر بود و لذا وی را ابزار خوبی برای محدود کردن کلیسای کاتولیک می‌دانستند. بر خلاف بسیاری از چهره‌های علمی و آکادمیک، قلم نیرومند و توانا و پرهیجانی داشت که ابزار نیرومندی برای ایجاد موج و نهضت اجتماعی بود، و از قضا در همین ایام، صنعت چاپ در اروپا به همت گوتنبرگ نقش‌آفرین شده بود. ادبیات تند و تخریب‌گر و هجوآمیزش علیه پاپ و همدستانش، حرف دل کسان بسیاری بود که جرئت بر زبان آوردن سخنان وی را نداشتند اما در باطن چون او فکر می‌کردند.^۲ در

۱. Kolb, Robert, *Martin Luther the Confessor of Faith*, Oxford University Press, 2009, p.1.

۲. برای آگاهی از بخش‌هایی از سخنان وی نک: تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ششم.

منش سیاسی نیز البته لوتر آدم صلح‌جو و آشتی‌طلبی نبود. به باور وی، حکومت به دلیل ضرورت تبعیت از قانون، می‌تواند جایی که صلاح بدانند شمشیر به دست گیرد و این در جایی است که شرایط و اجرای عدالت آن را بطلبد. وی در ابتدای حملات ترکان عثمانی به اروپا، هجوم آنان را مجازات کلیسای کاتولیک می‌دانست و به نوعی با آن موافق بود و مماشات می‌کرد، اما هنگامی که ترک‌های عثمانی قلمرو مسیح را تهدید کردند و در دروازه‌های وین قرار گرفتند، به یارانش توصیه کرد که سلاح به دست گیرند. یا هنگامی که متقاعد شد که بعضی از جنبش‌های مانند جنبش دهقانان شورش کرده یا آناباپتیست‌ها در حال ویرانگری هستند، اعلام کرد که مقامات مدنی باید آنها را سرکوب کنند.^۱

در ساحت نظری، فردی متعصب بود که سخت به اعتقاداتش پایبند بود و در زندگی وی چندان نشانی از بردباری و رواداری و تحمل کردن و بهادادن به دیدگاه‌های معارض دیده نمی‌شود. تبیین او از نظریه عادل‌شمردگی و آمرزیدگی به وسیله ایمان صرف، انکار شایستگی بشر در فرایند رستگاری، تأثیری عمیق بر وجدان و فهم پروتستانی از زمان لوتر به بعد داشته و البته اندیشه‌های سیاسی و آیینی او پیوسته تحت‌الشعاع اندیشه‌های فوق بوده است. نکته دیگر آن که بعضی از اندیشه‌های وی بلافاصله مجال ظهور و بروز نیافتند، بلکه به سان بذرهایی بودند که در عمق زمین کاشته شده بودند که زمان زیادی برای ظهورشان لازم بود. برای مثال، موضوع «الاهیات صلیب»^۲ و این که صلیب قلب مکاشفه خداوند است و در مسیح رنج‌کش مخفی شده، از منظر معاصران لوتر مغفول مانده بود تا این که الاهیادانان قرن بیستم مانند بولتمان و جانگل از آن به مثابه یک منبع حیاتی در ساختن نوعی الاهیات خدا در جهان رنج بعد از جنگ جهانی دوم یا به هنگام مواجهه با غیبت مشهود خدا در جهان بعد از عصر روشنگری بهره جستند. الاهیات لوتر ماهیتی متمایز و جدلی داشت. شورش علیه چیزی بود که آن را شبه پلاگیوسی‌گرایی آموزه‌های اسکولاستیک در باب رستگاری می‌دانست و نیز علیه فقدان مسئولیت‌پذیری کلیسای کاتولیک و مقام پاپی و فاصله‌گیری از مسیح رنج‌کش، که نشان می‌داد الاهیات نه در نقش مشروعیت‌دادن به قدرت کلیسایی، بلکه در نقد آن است. الاهیات لوتر کوششی بود برای فراخواندن کلیسا به

۱. Gonzalez, Justo, *The Story of Christianity: The Reformation to the Present Day*, New York, Cambridge University Press, 2007, vol.2. p.95.

۲. Theology of Cross.

هویت اصلی‌اش و نیز اعمال شایسته. از همین جا، توجه را به ماهیت ویرانگر و جدلی الاهیات و نقش آن در قدرت دادن به کلیسایی که همیشه در حال اصلاح باشد، معطوف کرد.^۱

ولی عدم ثبات در اندیشه و چرخش‌های فکری و رفتارهای دوگانه وی نیز در طول زندگی قابل توجه است. وی در وقایع مختلف و حوادث گوناگون، رفتارهای متفاوت و متناقض از خود نشان داد؛ نسبت به زیردستان شخصیتی زورگو بود و در برابر فرادستان و بالاترها اهل تمکین و تسلیم. به همین جهت، یکی از مشکلات در پاسخ صریح و روشن در خصوص دیدگاه لوتر یا کلیسای لوتری به این موضوع آن است که وی، آن گونه که لوترشناسان بیان کرده‌اند، موضع واحد و ثابتی نداشت و به اقتضای منفعت و مصلحت متفاوت می‌اندیشید و رفتار می‌کرد و دیگر آن که کلیسای لوتری صددرصد خود را در بند اندیشه‌های لوتری ندانسته و نمی‌داند و به همین سبب، رویکردهای متفاوتی به این موضوع در طول پانصد سال ظهور اندیشه پروتستانی و لوتری داشته است. اما در هر صورت، لوتر پیوسته نیرویی تأثیرگذاری بر تفکر پروتستانی بوده و در مجموع، شخصیت کاملاً پیچیده‌ای داشت که ارایه الگویی واحد از شخصیت او با توجه به منش و نگرش او و رفتارهایش که در طول زمان یکسان نبوده، امری دشوار است و به همین جهت، گاه تحلیلگر در تحلیل شخصیت او دچار اشتباه و خطا می‌شود. شاید بی‌دلیل نیست که محقق و روان‌شناس بزرگی چون اریکسون در تحلیل خاص خود از مدل‌های شخصیت، بر دو چهره به طور خاص انگشت نهاده و به ارایه مدل و تیپ شخصیتی آنها پرداخته که یکی گاندی است و دیگری مارتین لوتر.^۲

در بررسی خاستگاه اندیشه‌های لوتر به طور کلی و در حوزه سیاست، به این نکته باید توجه داشت که وی همانند دیگر اصلاحگران قرن شانزدهم - گذشته از کتاب مقدس و سخنان عیسی مسیح - به لحاظ فکری از اندیشه‌های پولس قدیس و سپس قدیس آگوستین

۱. Tomlin, Graham, "Shapers of Protestantism: Martin Luther", *The Blackwell Companion to Protestantism*, A. McGrath and Darren C. Marks(eds.), Oxford, Blackwell Publishing, 2004, p.50.

۲. در این خصوص علاوه بر کتاب اریکسون *Young Man Luther*. نک: فصل مربوط به اریکسون از کتاب *روانشناسی دین وولف*، ترجمه دهقان، فصل مربوط به لوتر.

متأثر بود و اصلاً تفکر نهضت اصلاح دینی پروتستانی، احیای اندیشه‌های مغفول پولس و ابعاد از اندیشه‌های آگوستین بود.^۱ اولین منزل و نقطه آغاز هم در اندیشه کسانی چون آگوستین و لوتر، موضوع گناه ازلی^۲ - آن گونه که در الاهیات مسیحی و البته بیش از همه به دست آگوستین تقریر یافته - می‌باشد. آلودگی مستمر و منتشر، و اسارت کامل انسان در دست شیطان^۳ یکی از ابعاد مهم اندیشه پولس است که در دستگاه فکری آگوستین تقریر و شکل پیچیده‌ای به خود گرفت و نقطه آغاز در تفکر سیاسی لوتر همان انسان‌شناسی و گناه‌شناسی اوست و اصلاً نظریه سیاسی لوتر هم تابعی است از اندیشه کلی الاهیاتی وی. وی در اصلاحات خود بر اصلاحات در حوزه الاهیاتی به عنوان پایه و اساس هر تغییری تأکید می‌کند و بقیه را تابع آن می‌داند، برخلاف جریانی که اخلاقیات را مهم می‌داند یا به عنصر خارجی و عینی اقتدار زمینی تأکید دارد.

موضوع دیگر، که محققان بدان توجه داده‌اند، آن است که اصلاحات پروتستانی و ضداصلاحات کاتولیکی در واقع تنش میان دو اندیشه مهم آگوستین است که یکی موضوع فیض و اهمیت ایمان است و دیگری کلیسا.^۴ نهضت اصلاحات دینی بر یک وجه از اندیشه آگوستین یعنی اهمیت فیض و ایمان در نجات تأکید کرد و وجه دیگر اندیشه وی را چندان

۱. مک‌گراث، صص ۲۹۰ و ۳۸۳.

۲. Original Sin

۳. به این نکته باید به خوبی توجه داشت که انسان در اندیشه پولس و آگوستین صرفاً مرتکب یک گناه و ولو کبیره که قابل استغفار و بخشودگی است نیست، بلکه بر اثر گناه هم بصیرت و هم اراده خود را به یک باره از دست داده است (و این کاملاً متفاوت از نظرگاه اسلام است که آدم و حوا را مرتکب گناه یا ترک اولی می‌داند و آن را به نسل و ذریه او تسری نمی‌دهد). در این اندیشه غالب در مسیحیت از زمان آگوستین به بعد، انسان چون یک بارکش و مرکب است که راکب آن می‌تواند خدا باشد یا شیطان. اگر خدا باشد که به مسیری نیکویی او را رهنمون می‌شود ولی اگر شیطان باشد، نتیجه از ابتدا معلوم است ولی مشکل کار آنجاست که خدا بر اثر گناه انسان، چندان تمایلی ندارد که خودش راکب باشد و در نتیجه ممکن است شیطان از این فرصت استفاده کند. نویسنده نهضت اصلاح دینی، هیکو آبرمن کتاب ارزشمند خود را دقیقاً به همین جهت چنین نامید: *لوتر: انسان میان خدا و شیطان (Luther: Man between God and devil)* که بیانگر جایگاه انسان در عالم است و از این رو، ترجمه آن به لوتر مردی میان خدا و شیطان که در ترجمه فارسی

کتاب آمده، چندان دقیق نیست، به خصوص که عنوان کتاب *A Man* است نه *Man*

۴. مک‌گراث، صص ۲۹۰ و ۳۸۳.

جدی نگرفت و کلیسای کاتولیک در مناقشات دینی قرن شانزدهم به بعد بر اهمیت اندیشه آگوستین در خصوص کلیسا تأکید کرد و موضوع اول تحت الشعاع آن قرار گرفت. وی به طور کلی، اندیشه‌هایش در این موضوع و سایر موضوعات را در قالب آثار فراوانی منتشر کرده که فاقد نظم و انسجام است و از این رو برای دریافت نظر وی در خصوص مسائل مهم باید به نوشته‌ها و آثار گوناگونش مراجعه کرد که گاهی در قالب رساله و یا شرح بر آیات کتاب مقدس است و گاهی در موعظه‌ها و گاه در خطابه‌های شفاهی او که در اثری به نام *گفتگوهای سرمیز*^۱ گرد آمده است. در دهه‌های اخیر، مجموع آثار لوتر در آلمان و آمریکا به صورت مستقل به صورت مجموعه آثار ۵۵ جلدی^۲ منتشر شده و سایت و کتابخانه مهم و معروف *Project Wittenburg* که قدیمی‌ترین کتابخانه دیجیتال جهان است، آثار وی را به صورت الکترونیکی در اختیار همگان قرار داده است. اما متأسفانه کتاب مجموع آثار وی در هیچ یک از کتابخانه‌های کشور موجود نیست، از این رو، کتاب *مارتین لوتر: برگزیده‌ای از آثار او*^۳ تا حدی مشکل دسترسی مستقیم به آثار لوتر را برای محققان جبران نموده است. به علاوه، لوتر در شرایط مختلف زمانی و موقعیت‌های متفاوتی که در آن قرار گرفت، متفاوت نظر داده است و همین نیز کار ارائه نظریه‌ای منسجم از او در باب رابطه میان دولت و کلیسا را دشوار ساخته است. لوتر در رساله‌های «آزادی فرد مسیحی» (۱۵۲۰) و «خطاب به اشراف مسیحی ملت آلمان» (۱۵۲۰)، «دعوت مخلصانه و خیرخواهانه لوتر از همه مسیحیان در جبهه گرفتن علیه قیام و شورش»، «در باب روا بودن و داشتن حق و قدرت داوری بر همه تعالیم و دعوت و نصب و عزل معلمان» (۱۵۲۳)، «بودن در باب مقام پاپی در رم» (۱۵۲۰) درباره رابطه دولت و کلیسا سخن گفته است، اما مهم‌ترین منبع و اصلی‌ترین رساله وی در این باب، کتاب *درباره مرجعیت سکولار*^۴ است که در سال ۱۵۲۳ منتشر شد. نسخه محققانه‌ای از این رساله در مجموعه «متون کمبریج درباره تاریخ تفکر سیاسی»، تحت عنوان *لوتر و کالون در باب حکومت*

۱. *Table Talk*

۲. *Luther's Works* (55 vols.)

۳. *Martin Luther : Selections From His Writings*

۴. *On Secular Authority: How Far Does the Obedience Owed to it Extend*

سکولار (۱۹۷۱)^۱ منتشر شده و ترجمه دیگری از آن در کتاب *مارتین لوتر: برگزیده‌ای از آثار او*^۲ صص ۳۶۴-۴۰۴ نقل شده است.

اولین مواجهه مارتین لوتر با موضوع دولت و کلیسا و حوزه اقتدار و اختیارات هر یک، زمانی رخ داد که وی احساس کرد که برای پیشبرد اهدافش نیازمند به حمایت شاهزادگان و سایر صاحبان قدرت است و لذا رساله «خطاب به اشراف ملت آلمان» را نوشت. وی در این رساله با اشاره‌ای تاریخی و ظریف به داستان یوشع نبی، اعلام کرد که امروزه یک یوشع جدید لازم است تا دیوارهای سه گانه اریحای جدید در رم را فرو ریزد! و این سه دیوار را این گونه معرفی می‌کند: نخست این که مقام و طبقه معنوی، بر قدرت مدنی دست بالاتر را دارد. دوم این که تنها پاپ می‌تواند کتاب مقدس را تفسیر کند. سوم آن که تنها پاپ می‌تواند برای برگزاری شورای کلیسایی دعوت به عمل آورد. در مورد دیوار اول چنین نظر داد که همه مسیحیان از طبقه معنوی هستند و فرقی میان آنها نیست، مگر در مقام و پستی که به عهده گرفته‌اند. همه مسیحیان پس از تعمید، به مقام کاهنی و کشیشی منصوب شده‌اند. در مورد دیوار دوم هم اگر مفسر کتاب مقدس و گیرنده هدایت روح القدس فقط پاپ است، دیگر اصلاً چه نیازی به کتاب مقدس داریم؟! اصلاً بهتر است همه را داخل آتش بریزیم و به خداوندان درس نآموخته در رم که روح القدس را در اختیار دارند، تکیه کنیم و در اعتقادنامه، بهتر بود به جای عبارت: «من به یک کلیسای واحد مقدس معتقدم»، گفته می‌شد: «من به پاپ در رم معتقدم!» این نوشته به علاوه، متنی اساسی در باب ماهیت قدرت سکولار به دست می‌دهد و نیز ماهیت قدرت و ماهیت دولت تحت سلطه دین. اما با گذشت مدت زمانی حادثه دیگری رخ می‌دهد و آن انتشار ترجمه آلمانی

۱. Cambridge Texts in The History of Political Thought, *Luther and Calvin on Secular Authority*, edited and translated by Harro Hopfl. Cambridge University Press, 2007.

این کتاب حاوی رساله مذکور و نیز رساله ای از کالون به نام *On Civil Government* به همراه مقدمه و چند پیوست محققانه و ویراستار و مترجم است. گفتنی است راقم این سطور در هیچ یک از کتابخانه‌ها نتوانست به نسخه‌ای از کتاب دست یابد. خوشبختانه نسخه‌ای از این کتاب را استاد فرزانه آقای دکتر همایون همتی در اختیارم گذاشتند که از ایشان، از این بابت بسیار سپاسگزارم.

۲. Dillenberger, John (ed.), *Martin Luther: Selection from His Writings*. New York: Anchor Books, 1961.

عهد جدید است که اولین ترجمه کامل به زبان آلمانی است و به لحاظ ادبی و رعایت اصول فصاحت و بلاغت و شیوایی، جایگاه رفیعی در ادبیات کلاسیک آلمانی داشته است، ولی انتشار همین اثر با مخالفت و ممانعت قدرت سیاسی و مقام امپراتوری مواجه شد و انتشارش را ممنوع اعلام کرد^۱ و حتی به خرید نسخه‌های موجود در دست مردم و امحای آن اقدام کرد. از این رو، وی رساله «در باب حکومت عرفی، بیان این که تا چه اندازه اطاعت آن لازم است»، را نوشت. وی در این رساله علاوه بر حمله به قدرت عرفی کلیسای روم در بسیاری از موارد، به بیان ماهیت قدرت عرفی و نگرش مسیحیان به آن و مسؤولیت شاهزادگان مسیحی پرداخته است. این رساله یکی از رساله‌هایی است که در این موضوع، کمتر جدلی است و بیانگر نظریه‌ای عام در موضوع اقتدار عرفی. لوتر در توصیه به پیروانش در این سرزمین‌ها، نظریه‌ای را ابداع کرد که بعدها به نظریه «دو پادشاهی» معروف شد که غرضش ایجاد محدودیت‌هایی برای شاهزادگان و مقامات عرفی (سکولار) بود. وی در این نظریه با اقتباس از نظریه آگوستین در باب دو شهر، جهان را به دو قلمرو تقسیم کرد: پادشاهی خداوند و پادشاهی جهان. در اولی، مومنان حقیقی قرار دارند که در مسیح و زیر نظر مسیح‌اند و به قانون و شریعت بیرونی یا زور و اجبار نیازی ندارند و به راحتی اراده خدا را محقق می‌کنند و از او تبعیت می‌کنند، زیرا این کار را از صمیم قلب انجام می‌دهند. اما در پادشاهی جهان، افراد غیرپرهیزکار و بی‌قانون قرار دارند. اینان برای بازداشته شدن از ارتکاب خلاف و سلب امنیت دیگران، به قدرت قاهره و نیروی شمشیر نیاز دارند. به بیان دیگر، خداوند برای اداره این دو قلمرو، دو شکل متفاوت از دولت را پدید آورد. ساکنان پادشاهی خداوند تنها با کلام خدا اداره می‌شوند که اطاعت را تعلیم می‌دهد و آن را می‌طلبد. آنان که در پادشاهی جهانند نمی‌توانند با صرف کلام خدا اداره شوند و به قدرت شمشیر و دولت عرفی برای اجرای اطاعت و نظم نیاز دارند تا مانع هرج و مرج و ایجاد مزاحمت برای ساکنان پادشاهی خداوند شوند. نقش و وظیفه دولت عرفی، اجرای قانون و مجازات نافرمانان است، نه دخالت در پادشاهی خداوند. در نتیجه کسانی مثل حاکم مذکور که دستور به جمع‌آوری ترجمه مذکور از عهد جدید داده‌اند، از گلیم خود پا فراتر نهاده‌اند

۱. Bainton, H.R., *The Age of Reformation*, Canada, Van Nostradam Company, 1956, p.31.

و از محدوده مجاز آتوریت خود گذشته‌اند و کوشیده‌اند تا در مسائلی همانند ترجمه کتاب مقدس به زبان محلی غیرلاتین - دخالت کنند که در حیطه پادشاهی خداوند است. به همین سان، شأن و جایگاه کشیشان در محدوده کلام خداست و موعظه کردن و اجرای شعایر دینی. دخالت در مسائل سیاسی مربوط به حوزه عرفی همانند آنچه میان اسقف‌شاهزادگان^۱ رواج داشته - خارج از حیطه اقتدار آنهاست. در واقع، لوتر هر دو دولت را ابزارهای خدا در حکومت بر جهان می‌دانست.

یکی از اصولی که لوتر در تفکر خود بدان توجه کرد و از پایه‌های تفکر پروتستانی است، موضوع متولی اصلاحات دینی و کلیسایی است. کلیسای کاتولیک از اول شعارش این بود که کلیسا همیشه و در همه جا ثابت است و هر گونه تغییر و دگرگونی در آن امری مذموم تلقی می‌شود اما در تفکر پروتستانی، کلیسای همیشه در حال اصلاح موضوع تازه و مهمی بود.^۲ با این حال، کلیسای کاتولیک هر گونه تغییر در کلیسا را به فرض لزوم، امری می‌دانست که باید در همان بافت و از درون کلیسا صورت گیرد، نه توسط افراد بیرونی و خارج از کلیسا. اما در تفکر لوتری، همه ایمانداران کشیش تلقی شدند و موضوع یک طبقه ممتاز و مستقل که رابطه خاصی با مقام الهی دارند و نقش واسطه‌گری دینی و معنوی را ایفا می‌کنند، مورد انتقاد قرار گرفت و چنین گفته شد که ایمان، همه را کشیش قرار می‌دهد و مسیحیان همگی متعلق به مقام معنوی‌اند و «با ایمان، همگی کشیشان رسمی و منصوب هستیم».^۳ به همین دلیل است که لوتر در «رساله خطاب به اشراف ملت آلمان» (۱۵۲۰)

۱. Prince-bishops

۲. براون، مک‌آفی، روح آیین پروتستان، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۲ش، ص ۱۰۸.

۳. البته اشتباهی که در اینجا در برداشت سخن لوتر رخ می‌دهد، این است که وی با اصل کشیش و روحانی مخالف بود و گویا وی پیوسته شعار مسیحیت منهای کشیش را سر می‌داد و بعضی نیز چه بسا به تقلید از وی، موضوع اسلام منهای روحانیت را گفتند. اما لوتر با اصل وجود کشیشان و نقش آنها در هدایت مؤمنان مخالف نبود، چه این که خود کشیش بود و به موعظه و تعلیم و تربیت مشغول بود. مخالفت لوتر با موضوع طبقه‌ای مستقل با امتیاز معنوی خاصی بود که دیگران از آن محرومند. با این حساب، هر کسی می‌توانست با ایمان و دانش دینی، کشیش شود و آنچه یک کشیش را از غیر او جدا می‌کرد، اصل کارکرد و دانش دینی او بود نه قرار گرفتن در طبقه خاص. این که کشیش از طبقه و سلسله‌ای خاص با امتیازات ذاتی ویژه باشد، در اصل ریشه در تفکر یهودی در باب شان و نقش کاهنان داشت. در اینجا نظر دکتر شریعتی مبنی بر این که ما

می‌گوید کلیسا اسیر اندیشه‌های فاسد کشیشی شده و در نتیجه همه باید کشیش باشند. تفاوت افراد در کلیسا تنها در تصدی منصب است نه شأن و منزلت معنوی و آسمانی. بر این اساس، اصلاح کلیسا لزوماً شأن خود کلیسا نیست و پادشاهان، و حاکمان و قدرت سیاسی هم می‌توانند به این کار اقدام کنند و استناد وی به نقش و عملکرد قسطنطین است که موسس اولین شورای کلیسایی (شورای قسطنطنیه) بود. با این نگرش بود که لوتر تمایز میان مقام و حوزه معنوی و دنیوی با فهم کاتولیکی را ملغا کرد و نظریه دو پادشاهی یا دو دولت را مطرح کرد.^۱ وی برای جامعه، دو نوع حاکمیت معنوی و دنیوی قائل بود و بین آنها فرق می‌نهاد. منشأ حاکمیت معنوی، کلام خدا و هدایت روح القدس است که در این صورت، اصل حاکم، پاک طینتی و درستی و راست کرداری^۲ است. در این حکومت به قانون نیازی نیست. اما حاکمیت دنیوی خداوند به وسیله صاحبان قدرت است و با استفاده از ابزار شمشیر و قانون مدنی تحقق می‌یابد و مطلوب در اینجا، موضوع عدالت^۳ است و بر این اساس و با نگاهی عمل‌گرایانه، می‌گفت جامعه را با اصول موعظه سرکوه نمی‌توان اداره کرد.

در اینجا نکته‌ای که توجه محققان را جلب کرده، این است که با آنکه بسیاری از دیدگاه‌های اجتماعی سیاسی لوتر، قرون وسطایی بود ولی وی چندین نقش مهم و مثبت در تحولات اندیشه سیاسی و اجتماعی مدرن ایفا کرد؛ از جمله این که دولت مثل کلیسا، تأسیس شده خداوند است و در نتیجه لزوماً نوکر و کاسه‌لیس کلیسا نیست یا این که دولت حق ندارد در موضوعات معنوی تصمیم بگیرد بلکه تصمیم کلیسا را تحقق می‌بخشد یا

در اسلام عالم داریم نه روحانی، قابل توجه ویژه است. نیز دیدگاه‌های استاد مطهری در مقاله روحانیت در کتاب ده گفتار و نیز کتاب گفتاری در باب روحانیت.

۱. در اینجا باید بدین نکته دقت کرد که لوتر از کدام اصطلاح دو «دولت» یا دو «پادشاهی» استفاده کرد؟ اصل کلمه‌ای که وی به کار برد، *Regiment* است که به دولت (government) ترجمه می‌شود. اما مقام و قلمرو پادشاهی (kingdom- kingship) معادل با اصطلاح *Reich* است. در نتیجه، هر دولت واجد یا مستلزم یک قلمرو و پادشاهی است و هر دولتی بر یک قلمرو فرمانروایی می‌کند (رک: به مقدمه کتاب *Luther and Calvin on Secular Authority*).

۲. Righteousness

۳. justice

طرح سلسله مراتب سه گانه جامعه مسیحی که در رأس آن خانواده است که پدر در رأس آن قرار دارد (نظام پدرسالار) و در مرحله بعد تنها نهاد شناخته شده اجتماعی است که واحد کوچک تر آن خانواده است و در مرحله سوم روحانیون که قدرت معنوی را در اختیار دارند. جالب اینجاست که وی میان اخلاق فردی و جمعی فرق می‌نهد. اخلاق شخصی نشان‌دهنده حاکمیت عشقی است که تجسم آن در موعظه سرکوه است و مفاهیم بشری دریاب عدالت را زیر سوال می‌برد. اما اخلاق جمعی که اساس آن زور و اجبار و قدرت و با استفاده از شمشیر است و افراد نه از سر عشق، بلکه از بیم پیامدهای قصور در انجام وظایف بدان گردن می‌نهند. پس یک گونه از حکومت خدا، حکومت بر کلیسا یا جامعه ایمان‌داران است که بر پایه اقتدار مبتنی بر اقتناع است، با مداخله روح القدس و در چارچوب بشارت و بدون توسل به زور. اما حاکمیت دوم بر دنیاست که با بهره‌گیری از ابزار شمشیر و برای رام کردن طبیعت گناهکار بشر است و هدفش تأمین عدالت در سطح اجتماع است. اشکال کلیسای کالولیک این است که این مرزها را شکسته است.^۱

در این نظریه، چیزی که تا آن زمان کاملاً بی‌سابقه بود، اثبات و اعتراف به مشروعیت «دینی»، «قدرت عرفی» به شکلی موازی با مشروعیت دینی کلیسا در امور دینی و اجتماعی بود،^۲ زیرا لوتر معتقد بود که خدا دو پادشاهی دارد که اولی تحت سلطه شریعت و قانون است و دومی تحت سلطه بشارت. دولت باید طبق قانون و شریعت رفتار کند و هدف و فلسفه دولت، برقراری محدودیت‌هایی است در برابر گناه بشری و پیامدهای آن. اگر دولت نباشد، گناه موجب آشوب و تخریب خواهد شد. اما ایمان‌داران از سوی دیگر، به یک قلمرو و پادشاهی دیگر تعلق دارند که تحت سلطه بشارت است. این بدان معناست که مسیحیان نباید انتظار داشته باشند که حاکمان طبق بشارت رفتار کنند و نباید از آنان در حمایت از راست دینی و مقابله با دگردینی و بدعت کمک گرفت. به علاوه، دلیلی ندارد که مسیحیان از دولت‌مردان انتظار داشته باشند که انسان‌هایی خالص و راست‌آیین باشند و تنها

۱. مک‌گراث، فصل اندیشه سیاسی.

۲. اسکینر سه مدعای اصلی که لوتری‌های نخستین را -که همه فرمانروایان گمارده خداوندند، فقط به خدا پاسخگو هستند و می‌توانند فرمان عدم مقاومت مطلق بدهند- شکل‌دهنده ایدئولوژی «حق خداداده پادشاهان» می‌داند و آن را به فیگیس نسبت می‌دهد (اسکینر، کوننتین، بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن، جلد دوم: عصر دین‌پیرایی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر آگاه، ۱۳۹۴ش، ص ۱۱۹).

در صورتی که حاکمان از سنخ خودشان یعنی ایمان‌داران واقعی باشند، اطاعت شوند. حاکمان باید قانون را معیار خود قرار دهند نه بشارت را. اما در پادشاهی بشارت، مقامات مدنی هیچ قدرت و حقی ندارند. در این قلمرو دوم مسیحیان دیگر تابع دولت نیستند و ائتلاف و اتحادی در کار نیست. اما باید توجه داشت که مؤمنان همزمان هم آمرزیده و هم گناهکارند. از این رو، ما به عنوان مردمانی اسیر گناه تحت آتوریته دولت هستیم.

البته مبانی و بن‌مایه‌های این تفکر، چندان امروزی و سکولار نبوده و نیست، بلکه تبیینی برخاسته از مبادی تفکر پولسی و آگوستینی است که تعلیم می‌داد که دولت‌های تثبیت‌شده را باید همانند نهادهایی که خداوند تأسیس کرده، اطاعت کرد. این اندیشه، متحجرانه است ولی لوازمی داشته و دارد که به ظهور سکولاریسم انجامید. در اینجا، مهم این است که وی برای قدرت مشروعیت دینی قائل است و این که ایمان نباید خود را با ابزارهای قدرت مدنی تحمیل کند. اما با ملاحظه واقعیت‌های پیچیده قدرت و سیاست، این اصول را به سختی می‌توان معیار قرار داد. خود لوتر به کرات پیشنهادهای کمک از شاهزادگان را که شیفته آرمانش بودند، رد کرد ولی در عین حال خودش را در کمند حمایت آنها می‌دید. وی هنگامی که هوادارانش زیر تیغ ارتش‌های کاتولیکی قرار گرفتند، از ارایه پاسخی روشن بازماند اما سرانجام به این تن داد که شاهزادگان لوتری مجازند که برای دفاع از خود به جنگ روی آورند. در موضوع دهقانان و شورش آنها نیز معتقد بود که آنها رفتاری ناعادلانه را تحمل کرده‌اند، اما به عنوان افرادی مسیحی نمی‌بایست شورش می‌کردند. در طول قرن‌ها برداشت لوتر از رابطه دین و دولت در مناسبات مردم با حکومت‌های ستمگر و ناعادل تأثیرگذار بوده است و هرگز مانند موضع رادیکالی کلیسای اصلاح‌شده یا کالونی نبوده است.

لوتر در این نظام الاهیاتی و تفکر سیاسی خود، بر موضوع گناه اولیه و ایمان و آمرزیدگی به وسیله آن و نیز کشیش بودن همه ایمانداران بسیار تأکید داشت. به وسیله همین ایمان است که افراد از آزادی برخوردارند. عشق و محبت به خدا آدمی را ناگزیر کرده که به همسایه خدمت کند. به علاوه، اگر وجدان او که آزاد است، با دستورهای دولت تعارض یابد، باید مجازات را تحمل کند و به حکم وجدان تن دهد، نه این که دولت را اطاعت کند. شهروندان حق نقد دولت را دارند و می‌توانند در برابر امپراتور در جایی که

خلاف قوانین سرزمین عمل کند، مقاومت کنند. با این حال، حتی اگر دولت مستبد باشد، اطاعت لازم است و تنها راه دفاع علیه مستبد، دعا و فرار است.^۱

این نظریه و الاهیات سیاسی مبنی بر تفکیک میان دو قلمرو فی حد نفسه موفق و مفید بود، ولی تا آنجا که به عرصه عمل اجتماعی مربوط می‌شد، چندان موفق نبود؛ مخصوصاً که وجود پاره‌ای ابهامات در اصطلاحات و مفاهیم و کاربردهای آن و نیز تا حدی تأثیر خارجی آن، موجب بروز سردرگمی و تفکیک زندگی به دو حوزه سکولار-سیاسی و معنوی-کلیسایی شد که هیچ یک نمی‌تواند دیگری را حقیقتاً مخاطب قرار دهد. ولی همین تفکیک میان دو قلمرو و به خصوص قائل شدن به مشروعیت دینی برای هر دو، موجب شکل‌گیری مبانی سکولاریسم در اندیشه مغرب زمین شد و این در حالی است که از تفکر کسانی مثل کالون چنین امری استفاده نمی‌شود. توجیه دولت‌های محلی و نظام پادشاهی و مشروعیت بخشی به حکومت‌های استبدادی از دیگر لوازم این اندیشه است تا جایی که کونتین اسکینر معتقد است: «نظریه‌های سیاسی لوتری‌های نخستین، نقش مهمی در یاری دادن به مشروعیت حکومت‌های استبدادی نوظهور در اروپای شمالی ایفا کرد»^۲ یا این سخن فیگیس که «اگر لوتر نبود، هرگز لوتی چهاردهمی وجود نمی‌داشت».^۳

شاید برای هر کسی که لوتر را به چشم یک مصلح دینی بررسی می‌کند، این سؤال مطرح شود که در الاهیات سیاسی او، آیا شکل خاصی از حکومت توصیه شده است یا نه؟ تکلیف حکومت استبدادی چیست و آیا مردم می‌توانند در برابر حکومت ستمگر و به برهان دینی مقاومت و سرکشی کنند و زبان به انتقاد بگشایند و با ستم مبارزه کنند؟ متأسفانه پاسخ این پرسش‌ها، یا منفی است یا نامشخص. این بدان سبب است که الاهیات سیاسی لوتر اساساً مصلحت‌گرایانه و بر پایه واقعیت‌ها و مقتضیات سیاسی زمان بوده است، تا جایی که وی می‌کوشید به هر شکلی برای اقتدار سیاسی حکومت توجیهی دست و پا

۱. Grimm, Harold, *The Reformation Era*, New York, Macmillan, 1954, p.572.

۲. اسکینر، ص ۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۷۶. اسکینر در تأیید این نظر می‌گوید: «تردید نیست که تأثیر اصلی نظریه سیاسی لوتر در اروپای مدرن نخستین، در جهت ترغیب و مشروعیت بخشی به ظهور پادشاهی‌های متحد و مطلقه است. آموزه‌های لوتر برای این مقصود چندان سودمند بود که مشخص‌ترین برهان‌های سیاسی‌اش را مآلاً حتی مدافعان برجسته کاتولیک حقوق آسمانی شاهان نیز تکرار کردند».

کند و نشان دهد که حکومت‌ها، مقدرشده خداوندند و حکومت خداوند بر جهان آلوده به گناه و سرکشی، با استفاده از ابزار شمشیر و زور پادشاهان است و تنها حکومت خداوند بر کلیساست که بر پایه اقتناع و با ابزار و منطق فیض و ایمان است. بر خلاف کالون و نیز جریان‌های رادیکال اصلاحات، شکل حکومت و نیز موضوع استبداد در فلسفه سیاسی او روشن نشده و به نظر می‌رسد که وی شکل سلطنتی (نه مردم سالار یا اشراف سالار یا جرگه سالار) حکومت را توجیه می‌کند و با آنکه مخالف دخالت دولت در کار کلیساست ولی مشروعیت بخشی به آنها راه را برای دخالت‌های آنان باز می‌کند که این خود یکی از ویژگی‌های مکتب لوتری است که مقاومت و سرکشی در برابر تبه‌کاری‌های حکومت را اجازه نمی‌دهد و لذا ساختارهای ناعادلانه را ترغیب می‌کند و پذیرش ستم را بر شورش ترجیح می‌دهد و کلاً با هر چیزی که نظم موجود را به هم بریزد مخالف است. بر اثر رسوبات ستمبر همین اندیشه است که چهارصد سال بعد این کلیسا نتوانست به وظیفه و رسالت خود به خوبی عمل کند. در بحبوحه جنگ جهانی دوم، نازی‌های آلمان که سخت در پی دولتی کردن کامل کلیسا و استفاده ابزاری از آن بودند، از همین خلاء به خوبی استفاده کردند و بیشتر الاهدانان کلیسای لوتری که اتفاقاً بیشترشان لیبرال بودند، در صف حمایت از منویات پیشوا قرار گرفتند و ابزار دست آنان شدند و تنها اقلیتی به رهبری کارل بارت بودند با خطرپذیری بسیار و از دست دادن موقعیت اجتماعی و علمی، زیر بار این خفت نرفتند و در همین ماجرا بود که الاهدانان بزرگ پروتستان به دو گروه حامی پیشوا و جنبش «مسیحیان آلمان» و گروه مخالف تحت عنوان «کلیسای معترف» به رهبری بارت تبدیل شدند که نظرگاه‌های آنان در اعلامیه بارمن در سال ۱۹۳۴ بیان شده است.^۱ بسیاری نیز تفکر سیاسی لوتر و نظرگاه‌های تند و نامنتقی او علیه یهودیان و پیروان دیگر ادیان از جمله اسلام را عامل بزرگی در توجیه جنگ‌طلبی و سامی‌ستیزی نازی‌ها در جنگ جهانی دوم می‌دانند.

۱. Bettinson, Henry (ed.), *Documents of the Christian Church*, Oxford University Press, 1999, pp.373-374;

لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۰ش، ص ۴۲۶.

نتیجه

ظهور دولت ملت در عصر اصلاحات و همزمان با آن به منزله فروپاشی جامعه یکپارچه تحت سلطه پاپ بود. پیمان صلح آگسبورگ^۱ در ۱۵۵۵ این اصل را تأسیس کرد که مذهب هر حاکم و فرمانروای محلی، مذهب همان منطقه باشد.^۲ این توأم شد با پیمان صلح وستفاليا در ۱۶۴۸ که پایان بخش جنگ‌های دین بود و پایه‌گذار جریانی که یک دولت، دین عمومی خاصی را پایه‌گذاری می‌کند که پروتستان یا کاتولیک باشد و رفتارهای دیگری را تحمل کند. اما سازمان سیاسی پروتستانی در طول زمان، بر حسب مبانی و مبادی تئوریک، شکل‌های مختلفی به خود گرفت؛ بعضی کاملاً تئوکراسی شدند (ژنو)، دیگران تا حدی آئوریته کلیسایی را تابع دولت کردند (آلمان لوتری). سایر اشکال پروتستانتیزم (انگلستان، سوئیس و دانمارک) کلیساهای ملی با تشویق دولت ایجاد کردند و در بسیاری از کشورها، آیین کاتولیک دین دولتی شد (اسپانیا، ایتالیا و امریکای لاتین). در امریکا شکل دیگری ابداع شد که بر پایه آزادی وجدان بود و آزادی عبادت و این حس که وظیفه، تنها به آفریدگار مربوط است نه از طریق یک دین دولتی. در نتیجه، پروتستانتیزم خود در ادوار مختلف تطورات و تحولات فکری زیادی را شاهد بود. از این رو، بررسی تأثیر آیین پروتستان بر علم سیاست، علم اقتصاد و جامعه‌شناسی موضوعات دیگری هستند که در دوره مدرن پاسخ‌های متفاوتی را می‌طلبند. به بیان دیگر، جریان لوتریسم مانند کالونیسیم در سده‌های بعد به همه اصول و اندیشه‌های لوتر وفادار ماند، تا جایی که امروزه کلیساهای لوتری، بر خلاف سنت لوتر، منادی آزادی دینی و عدم مشروعیت دخالت دولت در امر کلیساست و کلیساهای پروتستان و متفکران آن در گذشته و حال نقش مهمی در همه ابعاد موضوعات فوق داشته‌اند. پروتستانتیزم تأثیر عمیقی بر تحولات سرمایه‌داری جدید داشته ولی در تطور و تکامل تفکر اجتماعی هم نقش مهمی داشته و نیروی عمده‌ای در تلاش علیه نژادگرایی و تبعیض بوده است. اما در همان حال نیز در پیدایش جدایی نژادی و

۱. Peace of Augsburg (1555)

۲. *Cuius regio, eius religio* (Lat.) "Whose realm, his religion".

آپارتاید نقش مهمی داشته است.^۱ حامی بزرگی برای صلح‌جویی^۲ بوده اما همراه و هم‌کاسه جنبش‌های ناسیونالیستی و جنگ افروز و جنگ‌طلب هم بوده است. حقوق بشر و دموکراسی را ترغیب کرده، اما نیروی عمده‌ای در ظهور تمامیت‌خواهی بوده است. در هر دو سوی دعوی بزرگ سقط جنین و همجنس‌گرایی بوده است. حال چرا این پارادوکس شکل گرفت؟ در اینجا دلایل مختلفی هست که بخشی از آن به درک‌های متفاوت از نظریه سیاسی کتاب مقدس در آیات مختلف برمی‌گردد که پرداخت به هر یک از این موارد مجال دیگری را می‌طلبد.

منابع

- نهج البلاغه، شرح محمد عبده.
- اسکینر، کوئنتین، بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن، جلد دوم: عصر دین‌پیرایی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، نشر آگاه، ۱۳۹۴ ش.
- اشمیت، کارل، الاهیات سیاسی: چهار فصل درباره حاکمیت، ترجمه به انگلیسی و مقدمه گئورگ شوآب، ترجمه به فارسی لیلا چمن‌خواه، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۰ ش.
- براون، مک‌آفی، روح آیین پروتستان، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۲ ش.
- بومر، فرانکلین لوفان، جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰ ش.
- شریعتی، علی، مجموعه آثار، ج ۳۱.
- فاستر، مایکل پرسفورد، خداوندان اندیشه سیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۰ ش.
- مک‌گراث، آلیستر، مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی، ترجمه بهروز حدادی، قم، دانشگاه ادیان، ۱۳۸۸ ش.
- میلر، و. م.، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، تهران، انتشارات حیات ابدی.
- وولف، دیوید، روانشناسی دین ترجمه محمد دهقانی، تهران، رشد، ۱۳۸۶ ش.
- مطهری، مرتضی، ده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۱ ش.

۱. Wogaman, J., "Protestantism and Politics, Economics, and Society", *The Blackwell Companion to Protestantism*, p.287.

۲. pacifism

-
- Bainton, H. Roland, *the Age of the Reformation*, Canada, Van Nostradam Company, 1956.
 - Dillenberger, John (ed.), *Martin Luther, Selections from His Writings*, New York, Anchor Book, 1962.
 - Bettinson, Henry (ed.), *Documents of the Christian Church*, Oxford University Press, 1999.
 - Gillespie, Michael Allen, *The Theological Origins of Modernity*, Chicago, The University of Chicago Press, 2008.
 - Gonzalez, Justo, *The Story of Christianity: The Reformation to the Present Day*, San Francisco, Harper Sanfrancisco, 2010.
 - Grimm, Harold, *The Reformation Era 1500-1650*, New York, The Macmillan Company, 1954.
 - Hopfl, Haroo (tr. and ed.), "Luther and Calvin on Secular Authority", *Cambridge Texts in the History of Political Thought*, New York, Cambridge University Press, 2007.
 - Kolb, Robert, *Martin Luther: Confessor of the Faith*, Oxford University Press, 2009.
 - McGrath, Alister and Darren C. Marks (eds.), *The Blackwell Companion to Protestantism*, Oxford, Blackwell Publishing, 2004.